

درآمدی بر مطالعات فرهنگی

کتاب مطالعات فرهنگی با ویرایش سایمون دورینگ یکی از جامع‌ترین متونی است که در زمینه جامعه‌شناسی فرهنگ در کشورمان به چاپ رسیده است.^۱

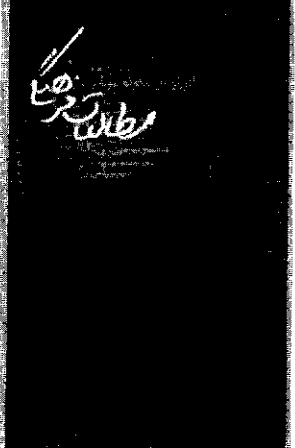
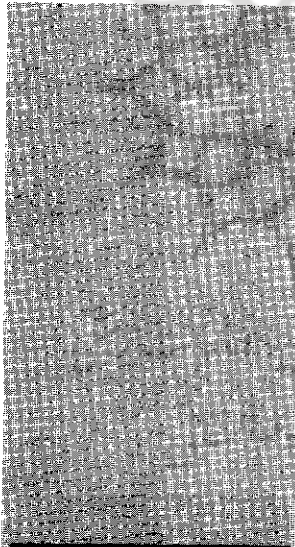
این کتاب، مجموعه‌ای است از هفده مقاله که با نام اندیشمندان نامداری مانند آدورنو و هورکهایمر، لیوتار، بارت، فوکو، دوستو و ویلیامز آراسته شده است. اندیشمندانی که به مکاتب و جبهه‌های فکری گوناگونی تعلق دارند و حضور همزمانشان در یک کتاب، این مجموعه را در نگاه اول به جنگی تصادفی از سرفصلهای گوناگون شبیه می‌کند. هنگامی که فهرست مقالات را مرور می‌کنیم، از مشاهده مقاله‌ای دربارهٔ مجموعه‌سازی و موزه‌داری بین دو مقاله دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات و نظریه‌های فمینیستی تعجب می‌کنیم و دلیل این را که مقالهٔ دوسر تو دربارهٔ راه رفتن در شهر پیش از متن لیوتار دربارهٔ پست مدرنیته آمده است درک نمی‌کنیم. با وجود این، اگر کمی دقیق‌تر به محتوای گردآوری شده در این مجموعه نگاه کنیم، منطقی را در پشت این چینش خاص باز می‌یابیم. دورینگ، در منظم کردن مجموعه‌ای از نوشتارهای متفاوت، که توسط نویسندگانی با مشرب فکری مختلف نگاشته شده‌اند، کامیاب بوده است. مقاله‌ها، با وجود تنوعی که در ظاهر بر آنها حاکم است، با روندی مستدل و منطقی در کنار هم آورده شده‌اند و ترتیبشان از قواعدی معنایی پیروی می‌کند. منطقی که «از اول تا آخر خواندن» این کتاب را - با وجود ظاهر جنگ‌گونه‌اش - تجربه‌ای دلپذیر می‌سازد.

دورینگ، مقاله‌های کتابش را در هشت بخش مجزا سازماندهی کرده است:

۱. نخستین بخش، به نظریه و روش می‌پردازد. در دهه‌های واپسین قرن گذشتهٔ میلادی، انتشار آثار نظریه‌پردازانی جنجالی مانند گتاری، دلوز، بارت و بوردیو، در کنار شهرت یافتن تک‌نگاریهای تکان‌دهندهٔ فوکو و پیروانش دربارهٔ ظهور نهادهای مدرن و ساز و کارهای انضباطی نهفته در آنها، به موجی از بحثهای روش‌شناسانه دامن زد. بحثهایی که در اصل بین هواداران رویکردهای پسامدرن تولید معنا و فرهنگ‌پژوهی، و حامیان سنتی‌تر روشهای جافتاده‌تر آماری و عینی در گرفته بود. کلید واژه‌های اصلی مطرح در این جدال روش‌شناسانه، مفاهیمی کلاسیک و کهن مانند اعتبار، صحت، رسیدگی‌پذیری، مشاهده‌پذیری، و عینیت بودند. مفاهیمی که به زودی پای فلاسفهٔ علم همچون کوهن، پوپر و فایرابند را هم به میدان کشید و بحثهای یاد شده را تا مرتبه چالشهایی فلسفی و شناخت‌شناسانه ارتقا داد.

شروین وکیلی
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه
علامه طباطبایی

sherwinvakili@yahoo.com



- مطالعات فرهنگی (مجموعه مقالات)
- سایمون دورینگ (ویراستار)
- نیما ملک پور، شهریار
- وقفی پور
- نشر تلخون
- ۱۳۸۲، ۴۵۴ صفحه،
- ۲۲۰۰ نسخه، ۴۲۰۰ تومان

غنای بحث‌های موجود در زمینه فرهنگ‌پژوهی و زبان عموماً فلسفی یا تکنیکی حاکم بر آنها، این انتظار را در خواننده ایجاد می‌کند که هشت مقاله بخش «نظریه و روش» را متونی تکنیکی، خسته‌کننده و خشک بیندارد. اما دورینگ با درایت شایان تحسینی، در این بخش از آوردن متون روش‌شناسانه کلاسیک خودداری کرده است. هیچ کدام از مقاله‌های این بخش که نامهای آشنای آدورنو، هورکهایمر، بارت و هال در میان نویسندگانشان جلب نظر می‌کنند، بر محور موضوعات روش‌شناسانه نگاشته نشده‌اند.

ویراستار، به جای ارائه مقاله‌هایی پیچیده درباره روش‌شناسی، مقاله‌هایی را گردآوری کرده است که کاربرد روش‌شناسی‌های گوناگون را جلوه‌گر می‌شوند. به جای متنهایی درباره نظریه‌ها و رویکردهای گوناگون نظریه، نوشتارهایی را برگزیده است که با رویکردهایی ویژه نوشته شده‌اند و زاویه دید نگارندگان را به خوبی نمایش می‌دهند.

دورینگ در مقدمه مفصل و کاملی که بر این مجموعه نوشته است، بخشی از این نگاه غیرمستقیم به روش و نظریه را جبران کرده است و کوشیده تا با ارائه طرحی تاریخی از نظریه‌های فرهنگ‌پژوهی جدید، اصول روش‌شناختی و نظری اندیشمندان این حوزه را در چارچوبی تاریخی ارائه کند.

نخستین مقاله فصل نخست، «صنعت فرهنگ، روشنگری به عنوان فریب توده‌ای» است: یکی از اولین متنهای مشهوری که آدورنو به اتفاق هورکهایمر در دههٔ چهل منتشر کرد. این مقاله، مقدمهٔ چرخش فکری مارکسیستهای اروپایی و توجهشان به فلسفهٔ هگل و تحلیلهای فرهنگی بود. این متن، یکی از نمونه‌های شاخص شیوهٔ برخوردی است که امروز با عنوان نقد فرهنگی یا رویکرد حلقهٔ فرانکفورت شناخته می‌شود. آدورنو و هورکهایمر، در تحلیلهای نومارکسیستی خود عناصری از نظام سرمایه‌داری، مانند تولید انبوه، تبلیغات، کمی شدن ارزشها و کالایی شدن معنا، را مورد حمله قرار می‌دهند و آن را مقدمهٔ از خود بیگانگی و مسخ‌شدگی هویت و شخصیت مخاطبان این نوع فرهنگ می‌دانند. نقدی که بعدها توسط نومارکسیستهای بسیاری تکرار شد و به جریانهای فکری گوناگون دیگری هم سرایت کرد.

دومین مقاله، اثری مشهور از رولان بارت است که در سال ۱۹۵۷ در کتاب اسطوره‌ها منتشر شد. این زمان، مصادف بود با محاکمهٔ پر سر و صدای دومینیسی، پیرمردی روستایی که به خاطر قتل چند جهانگرد در فرانسه محاکمه می‌شد. در همان سالها دربارهٔ این دادگاه فیلم مشهوری هم ساخته شد که در دههٔ شصت در تلویزیون ایران هم به نمایش در آمد. بارت در مقالهٔ کوتاهش گفتگوهای دومینیسی با بازجو و قاضی را تحلیل می‌کند و پیوند گفتمان رسمی با قدرت و شیوهٔ تولید شدن عدالت قضایی از مجرای شکلی انحصاری و خاص از بیان را واکاوی می‌کند. نقدی که برای خوانندگان ایرانی که فیلم مورد نظر را دیده باشند، به خوبی مفهوم است.

جیمز کلیفورد در «مجموعه‌سازی‌های هنری و فرهنگی» موضوعی پیش پا افتاده همچون مجموعه‌سازی و گردآوری اشیاء برای کلکسیونهای شخصی را با سیر تاریخی شکل‌گیری موزه‌ها و نمایشگاهها در غرب مقایسه می‌کند و با تحلیلی ساختارگرایانه، ارتباطهای بین نظامهای نشانگانی هنری و فرهنگی را مورد واری قرار می‌دهد.

۲. دومین بخش از کتاب مطالعات فرهنگی به فضا و زمان اختصاص یافته است. بحثی که از دیرباز در تحلیلهای جامعه‌شناسانه مطرح بوده، اما با شهرت یافتن مکتب آنال و انتشار تحلیلهای جذاب فوکو از ارتباط میان نظامهای انضباطی، فضا و سلطه، رونق تازه‌ای یافته و در آثار جامعه‌شناسانی مانند گیدنز اهمیت محوری پیدا کرده است. این بخش چهار مقاله را در بر می‌گیرد که محتوای مشترک همهٔ آنها، مسئلهٔ ارتباط فضا و قدرت است.

اولین مقاله این بخش، اثر زیبای میشل دوسرتو، «راه رفتن در شهر». است که گذشته از ارزش جامعه‌شناسانه‌اش، از نظر تخیل ادبی و شیوه بیان هم، خواندنی و دلپذیر است. دوسرتو شهر را همچون منتهی می‌نگرد که خیابانهایش فضاهایی مجاز برای تولید معانی

موضوع مرکزی
در مقالات
هفته‌گانهٔ این کتاب،
توجه به معناست؛
شاید
توان نظریه‌های
فرهنگ‌پژوهی را
با این توجه عام
به معنا بازشناخت

از روند شکل‌گیری صنعت تبلیغات در انگلستان را ارائه می‌کند، اطلاعات تاریخی و دقیق این مقاله برای مخاطب ایرانی بسیار جذاب و خواندنی است

کتاب دورنگی،

نه به دلیل ریزه‌کاریهایش در مورد فلان سربال عامه‌پسند آمریکایی یا توصیف فرهنگ موسیقی راک، که به دلیل شیوه‌نگار بستن به مفهوم فرهنگ برای ما ارزشمند است

را بر اساس شیوه پدیدآمدنشان رده بندی و ارزیابی می‌کرد. آخرین مقاله این بخش، «تاریخ، جغرافیا، تجدد» نام دارد. ادوارد سویا، در این متن - که بخشی از نوشتاری طولانی‌تر است - با روشی کلاسیک، اهمیت محوری زمان و تاریخ را در آثار نظریه‌پردازان مدرن نقد می‌کند و همراه با ارجاعاتی فراوان به فوکو، از لزوم مکان‌مند کردن تاریخ دفاع می‌کند. نقطه حرکت او، اشاره به این حقیقت است که مفهوم زمان و تاریخیت در اندیشه‌های متفکرانی که به مدرنیته و تجدد غربی می‌پرداختند، اهمیتی بسیار بیشتر از مکان داشته است. سویا به بحث فلسفی درباره بنیادهای هستی‌شناختی این چیرگی نمی‌پردازد. بحثی که جا داشت در ابتدای مقاله طرح شود، چگونگی تحول نظام معنایی کانتی. که زمان و مکان به عنوان دو شالوده شناخت پیشینی رسمیتی کمابیش یکسان داشتند. به منظومه‌هگلی است، که در آن تاریخ و زمان یک‌تاز میدان شده است و مکان را از عرصه مجادلات فلسفی تبعید کرده است. مقاله، با نقل قولی از فوکو شروع می‌شود که یکی از فیلسوفان متاخر فرانسوی - برگسون - را آغازگر این چیرگی می‌داند. قولی که جای بحث فراوان دارد.

به این ترتیب، سویا به جامعه‌شناسان روی می‌آورد و با مروری سریع از اهمیت محوری مفهوم تاریخ در آثار مارکس یاد می‌کند و در ادامه مقاله هم ارجاعاتی به مکان منجمد آرمانشهرهای مدرن، زمان پویای منتهی به آنها دارد. سویا سی رایت میلز را به عنوان آغازکننده نگاهی نو به رابطه زمان و مکان معرفی می‌کند و با بحثی مفصل از رویکرد فوکو در این زمینه، از تخیل مکانی به عنوان ابزاری برای در هم شکستن قطعیت ایدئولوژیک زابیده شده از تاریخ‌گرایی دفاع می‌کند.

۳. «ناسیونالیسم، پسااستعماری و جهانی شدن» عنوان بخش سوم کتاب است. در این بخش تنها یک مقاله وجود دارد: «تأملات پراکنده در باب مسأله مطالعات فرهنگی» که به قلم گایارتی چاکراورتی اسپیواک نوشته شده است. وی در این مقاله دو سوال مهم را مطرح می‌سازد: آمریکایی بودن چیست و اینکه چه نوع مطالعات فرهنگی باید در ایالات متحده وجود داشته باشد. پرسش دوم به ویژه می‌تواند برای همه ملت‌ها مطرح شود. از این رو، شیوه برخورد اسپیواک با این

حرکتی هنجاری‌اند. راه رفتن در شهر، از دید دو سرتو نوعی آفرینش خلاقانه متنی معنادار در چارچوبی از پیش تعیین شده است. او در برابر فوکو که به تحلیل تکنیک‌های خرد انضباطی و شیوه‌های ریزبینانه جریان یافتن قدرت علاقه دارد، به رویه‌های مقاومتی توجه می‌کند که در دل نظام‌های سلطه کنونی همچون سنگواره‌هایی کهن باقی مانده‌اند. آنگاه این سنگواره‌ها را در پیوند با ساختهای قدرت به مثابه شکل‌دهندگانی خاموش می‌بیند که سبک خاص راه رفتن و معنای ویژه حرکت در شهر را برای شهروندان تعیین می‌کنند.

دومین مقاله این مجموعه، مصاحبه پل رایینو با میشل فوکوست. در این مقاله، فوکو برخی از آرای شناخته شده‌اش درباره اهمیت تحلیل فضا به عنوان ابزار فهم سلطه را تکرار می‌کند و به نکات ریزی اشاره می‌کند که اگر در کنار مقاله‌های دیگر این بخش خوانده شود، تمایز رهیافت او را با دیگران نشان می‌دهد. فوکو به فن‌آوریهای معمارانه همان قدر توجه نشان می‌دهد که به کارکردهای اجتماعی فضا، و به این ترتیب ترکیبی از این دو عملکرد اجتماعی را به عنوان محملی برای فهم چگونگی جریان یافتن قدرت در مکانها و بدنهای محاط در آنها به کار می‌گیرد.

مقاله بعدی این بخش، «تعریف پسامدرن» از لیوتار، بخشی کوتاه است از شرح او درباره وضعیت پسامدرن. جای گرفتن این مقاله در این بخش را شاید بتوان در سایه تاکید لیوتار بر گسست زمانی بین روزگار مدرن و پسامدرن توجیه کرد. هر چند این مقاله آشکارا با سایر نوشتارهای این بخش تفاوت دارد. لیوتار، سه اصل را برای تفکیک دوران پسامدرن از زمانه مدرن پیشنهاد می‌کند: نخست فروپاشی فرارویتهای و بی‌اعتبار شدن نظام‌های معنایی کل‌گرا و فراگیری که ادعای توجیه و تفسیر همه چیز را داشتند. این امر به معنای آن است که کلید واژگانی مقدس همچون پیشرفت، عقلانیت، و رستگاری، دیگر در وضعیت پسامدرن مرکزیت و اهمیت سیاسی خود را از دست می‌دهند. دومین نشانه پسامدرنیته، از میان رفتن مرز میان فرهنگ برتر و پست‌تر و معانی تولید شده توسط نخبگان و عوام است، و سومین علامت این روند را می‌توان تداخل و هم‌ارزی رونوشتها و اصلها، و محو شدن اسطوره اصالت دانست. یعنی نگرشی که چیزها

پرشش می‌تواند راهگشای محققان مطالعات فرهنگی در ایران باشد. ۴. چهارمین بخش کتاب، به قومیت‌گرایی و تعدد فرهنگها اختصاص یافته است. «انقلاب ارزش‌ها: نوید-تغییرات چند فرهنگی» تنها مقاله این بخش است.

بل هوکز در این مقاله که روال زندگی‌نامه‌ای دارد به سالهای مبارزات سیاهان برای آزادیهای مدنی اشاره دارد. وی تجربه روزمره زن جوانی را ترسیم می‌کند که در معرض نژادپرستی و مردسالاری قرار داشته است. این مقاله فقط «از منظری اعترافی و روانکاوانه که بر تجربیات عینی استوار باشد برخوردار نیست، بلکه در عین حال اراده‌راستین برای ایجاد تغییر در آن به چشم می‌خورد و این همان چیزی است که نظریه‌های فرهنگی با پیچ و خم بسیار، به دنبالش هستند.» (ص ۲۱۹)

۵. پنجمین بخش کتاب هم یک مقاله را دربرمی‌گیرد و با عنوان «سوسه‌کننده» «کارناوال و آرمانشهر» برچسب خورده است. تنها مقاله این بخش، «سرگرمی و آرمانشهر» به قلم ریچارد دایر است.

این مقاله در سال ۱۹۷۷ در بحبویه اقبال روشنفکران به مفاهیم نومارکیستی آلتوسری منتشر شده و با وجود نوآوریهای آشکاری که داشت، خط فکری منتقدان فرهنگی را، با وجود اشتراکی با باخنین دنبال می‌کند. دایر با تحلیلی که از محصولات سرگرم‌کننده فرهنگی - به ویژه سینمایی - به دست می‌دهد، پیشفرض ساختارشناسانه اهمیت نشانه‌ها به مثابه محمول بازنمایی را مورد تردید قرار می‌دهد. از دید او، آثار سرگرم‌کننده‌ای مانند فیلمهای موزیکال، از محتوای نشانه‌شناسانه‌ای فراتر از آنچه که به عنوان بازنمایی جهان خارج انتظار

داریم، برخوردارند. این فیلمها در واقع شکلی از وضعیت مطلوب و آرمانی را ترسیم می‌کنند که شیوه برآورده شدنشان در نظام تولید کننده آن - شناخت سرمایه‌دارانه حاکم بر صنعت فیلم - به شکل پیش‌نهاد وجود دارد. به این ترتیب با گسستی نسبی از سنت نقد فرهنگی زمانه خود، تک‌ساحتی بودن محصولات معنایی تولید شده در نظامهای کلاممحور را تایید می‌کند.

۶. ششمین بخش کتاب، مصرف و بازار نام دارد. این بخش شامل دو مقاله است: نخست «مراکز خرید» از میگن موریسون، و دیگری «جادوی تبلیغات» از ریموند ویلیامز. موریسون در مقاله‌اش با روشی مشارکت‌جویانه و از منظری فمینیستی، معنای متن مراکز خرید را واریسی می‌کند. او با تحلیل روند تاریخی شکل‌گیری یک مرکز خرید در شرق استرالیا، مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی را برمی‌شمارد که می‌توانند به عنوان شاخصهایی برای تحلیل فرهنگی فضای حاوی کار ویژه «خرید کردن» به کار گرفته شوند. نوشتار ویلیامز، که بخشی از کتاب انقلاب طولانی اوست، تاریخ‌گونه‌ای بسیار جالب است از روند شکل‌گیری صنعت تبلیغات در انگلستان. او این کار را با ردیابی شیوه‌های غالب تبلیغ و قواعد حقوقی حاکم بر آنها، در گستره‌ای که از نیمه قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم را می‌پوشاند، انجام می‌دهد. اطلاعات تاریخی و دقیقی که او در این نوشتار ارائه می‌کند، حتی برای مخاطبان ایرانی نیز که هرگز واکس کفش وارن یا روغن موی رولندر را ندیده‌اند، جذاب و خواندنی است.

۷. هفتمین بخش کتاب، به اوقات فراغت اختصاص یافته است. اولین مقاله این بخش، کارکرد خرده‌فرهنگ، به‌خامه دیک هیدایچ

این کتاب مقالات اندیشمندانی را در بر می‌گیرد که به مکاتب و جبهه‌های فکری مختلف تعلق دارند؛ به طوری که این مجموعه با حضور همزمان آنها در نگاه اول، به جنگی تصادفی از سرفصلهای گوناگون شبیه است

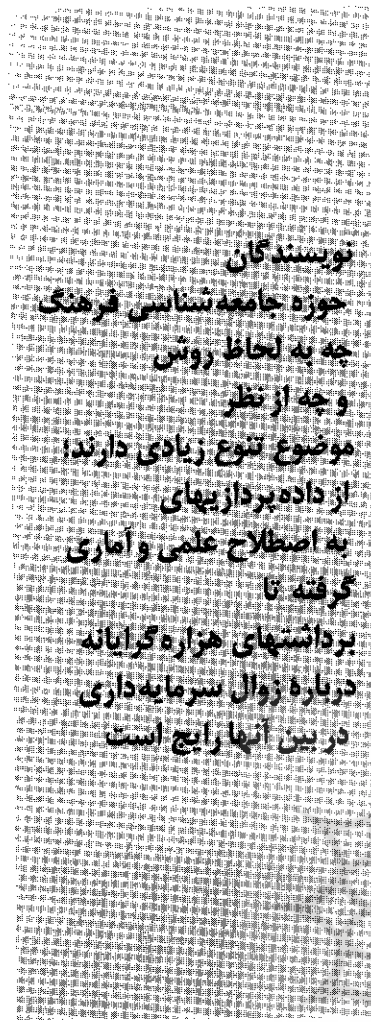
دومین بخش از کتاب به فضا و زمان اختصاص یافته است، صحنی که از دیرباز در تحلیلهای جامعه‌شناسی مطرح بوده اما با شهرت یافتن مکتب آنال و تحلیلهای فوکورونی تازه‌ای یافته است

است. این مقاله، چنان که از نامش پیداست، در حال و هوایی انتقادی نوشته شده است، اما ردپای بارت بر آن بیش از گرامشی به چشم می‌خورد. هیدایچ مقاله‌اش را با مروری سریع بر نظریه‌های تحلیل فرهنگی آغاز می‌کند و پس از نام بردن از ویلیامز و هوگارت، بر رولان بارت بیشتر مکتب می‌کند و شرحی از ساز و کارهای اسطوره‌سازی توسط پیوند نماد و قدرت را، به روایت بارت بازگو می‌کند. آنگاه گریزی به مفهوم مارکسیستی ایدئولوژی می‌زند و می‌کوشد تا مفهوم هژمونی را با جان مایه سخن بارت، یعنی طبیعی و بدیهی نموده‌شدن امور متصل به قدرت، جمع کند.

دومین مقاله بخش هفتم، نوشته ویلی استرا است و به تحلیلی نمادشناسانه از موسیقی هوی‌متال اختصاص دارد. این مقاله به ویژه برای خوانندگان ایرانی‌ای که رواج موسیقی متال در میان جوانان را مشاهده می‌کنند، جالب است. استرا در این متن تاریخچه‌ای از تحول این سبک از موسیقی ارائه می‌کند و شیوه جدا شدن آن از سبک راک را بررسی می‌کند. آنگاه به الگوهای تولید و توزیع این موسیقی و شیوه ارتباط هنرمندان این سبک با مخاطبانشان می‌پردازد و آن را با سبک راک مقایسه می‌کند. از دید استرا، سبک متال شکلی از تجلی فرهنگ اعتراض‌آمیز جوانان مذکر سپیدیوستی است که در مناطق حاشیه‌ای شهرها زندگی می‌کنند و اساطیر مربوط به مردانگی و قهرمان‌گرایی تخیلی را با نمادهایی تابوشکنانه همراه کرده‌اند. استرا در این تحلیل از موسیقی متال، آن را به عنوان شکلی رام نشده از هنر - در برابر نگرش آدورنوبی که مخالف اشکال صنعتی شده موسیقی بود - معرفی می‌کند.

8. هشتمین بخش کتاب، به رسانه‌ها اختصاص یافته است. این بخش هم سه مقاله را در بر می‌گیرد. مقاله بسیار مهم و تاثیرگذار استوارت هال نخستین مقاله این بخش است. انتشار این مقاله گاه سرآغاز مکتب مطالعات فرهنگی بیرمنگام تلقی می‌شود. هال در این مقاله به جای نظریه تک خطی و یکسویه رایج در علوم ارتباطات آمریکایی دیدگاهی چهار مرحله‌ای درباره ارتباطات یا نظریه ارتباطات چهار مرحله‌ای را قرار می‌دهد. تولید، پخش، مصرف و بازتولید، مراحل یا لحظات وجودی چهارگانه ارتباط‌اند. علاوه بر این، هال سعی دارد تا نشان دهد که ارتباط امری از پیش معین نیست. تولید پیام، مصرف آن را تضمین نمی‌کند. مفهوم استقلال نسبی به هال اجازه می‌دهد که عنصر چند معنایی را در تحلیل خود بگنجانند اما، خیلی زود چند معنایی (Polysem) را از پلورالیسم جدا می‌کند. این ویژگی مطالعات فرهنگی هال است که به رغم چندمعنایی بودن متن، هیچگاه پیام آن را امری با انتهای باز (Open - ended) تلقی نمی‌کند. رمزگشایی به همان اندازه مشروط به شرایط اجتماعی است که مرحله رمزگذاری. هر چند هال در سطح نظری باقی ماند اما، مقاله درخشان وی زمینه مطالعات تجربی دیوید مورلی و دیگران را فراهم ساخته است.

در کتب مختلف که تحت عنوان مطالعات فرهنگی مطرح‌اند کمتر نام هابرماس به چشم می‌خورد. دورینگ مقاله نانسو فریزر با عنوان «بازاندیشی عرصه عمومی: شرکت در نقد دموکراسی واقعاً موجود» را



در این مجموعه آورده است. مقاله‌ای که به نقد مفهوم «عرصه عمومی بورژوازی» مورد نظر هابرماس پرداخته است. این نقد در عین همدلی با مفهوم عرصه عمومی، افق دید خوانندگان ایرانی را نسبت به این مفهوم گسترش می‌دهد؛ خاصه آنکه نسبت آن با مطالعات فرهنگی نیز روشن می‌شود. آخرین مقاله این بخش و این کتاب، «ساخته شدن فرهنگهای در تبعید» از حمید نفیسی است. این مقاله که بخشی از کتابی به همین عنوان است مطالعه‌ای موردی و قوم‌نگارانه از برنامه‌های تلویزیونی ایرانی است که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در لس آنجلس تولید و توسط آنها دیده می‌شود. شیوه دیدن برنامه‌های تلویزیونی؛ تلویزیون و تبعید به منزله یک ژانر، متون تلویزیونی و موضوعات مهم دیگر دستمایه تحلیل نفیسی در این مقاله است. این مقاله از دو جهت اهمیت دارد: نخست آنکه، توصیف جالب بخشی از زندگی روزمره مهاجران ایرانی در لس آنجلس را شامل می‌شود. وضعیت تبعید و چگونگی بر ساختن هویت توسط مهاجران موضوع مهم این تحلیل است. دوم آنکه، نمونه‌ای جالب و ایرانی از مطالعات فرهنگی است؛ مطالعاتی که می‌توان گفت مشابه آن درباره موضوعات داخل کشور وجود ندارد. مطالعات فرهنگی از طریق ترجمه کتابهای غربی به ما رسیده است و کمتر دیده می‌شود که با الگوهای نظری این حوزه علمی، موضوعات

فرهنگی بومی مورد بررسی قرار گیرند.

سرمایه‌داری بر مسخ‌شدگی هویت انسانها و رابطه فضا با قدرت، در کنار موضوعاتی بسیار خاص و جزیی مثل کار ویژه‌های راک در چین و یا تحول کارناوالها می‌نشینند. اما اگر روش و موضوع، چنین الگوی واگرایی را در میان این نظریه‌پردازان ظاهر می‌کنند، پس چه عاملی این زمینه متنوع از نظریه‌ها و برداشتها را زیر عنوان شاخه‌ای منفرد از علوم انسانی متحد می‌کند؟ نخ تسمیح همه مقالاتی که در این کتاب . و سایر مجموعه‌های این چینی . گرد آمده‌اند، پرسش از معناست.

جامعه‌شناسی فرهنگی، شاخه‌ای از دانایی است که به پرسش از معنا می‌پردازد. معنا در تمام اشکال آن، با تمام زوایای دید ممکن تحلیل می‌شود و دغدغه‌های بی‌شمار مربوط به آن با رهیافتهایی بسیار گوناگون حل‌اجی و واشکافی می‌شوند. کتاب مطالعات فرهنگی از آن رو برای ما ارزشمند است، که به موضوعی بحرانی در جامعه ما اشاره دارد. کشور ما، یکی از به اصطلاح «نقاط داغ» تحول فرهنگی بر پهنه زمین است. فرهنگ جهانی امروز، گرانبگاه‌ها و مجاری جا افتاده و کارآمدی را در خود پرورده است که در امر تولید و کالایی کردن معنا (فرهنگ امریکایی) یا مصرف کردنش به شکل انبوه (کشورهای در حال توسعه) تخصص یافته‌اند. در این میان، برخی مراکز مقاومت و آشوب وجود دارند که به ظاهر در این نظم نوین جهانی هضم نشده‌اند و جایگاهشان در آینده این سپهر معنایی مشخص نیست. ایران یکی از مشهورترین . و به گمان عده‌ای مهم‌ترین . نمونه از این فرهنگهای سرکش است.

از دید نگارنده، جذب نشدن فرهنگ ایرانی در سپهر معنایی جهانی، بر خلاف آنچه که ساکنان دوسوی جبهه جنگ تمدن‌ها اعلام می‌کنند، ناتوانی در جذب مدرنیته و اثر مختل‌کننده دین اسلام (رویکرد امریکایی) یا اصالت و مقاومت یکپارچه و هدفمند فرهنگ بومی (روایت دولتی در ایران) نیست. به نظر نمی‌رسد ایرانیان برای جذب مدرنیته و مظاهر آن کم هوش‌تر، سنت‌گراتر، یا متعصب‌تر از همسایگان شرقی‌شان باشند. فراموش نکنیم که نخستین قانون مشروطه آسیا را ما تصویب کردیم، و بسیاری از تابوهای که هنوز در کشورهای همسایه مان وجود دارد، در کشور ما دیده نمی‌شود. قانون، محافظه‌کارترین بخش فرهنگ، و قانون تعیین‌کننده حقوق سیاسی مناقشه برانگیزترین و تنبل‌ترین بخش از فرهنگ است. ایرانیان خیلی زودتر از کشورهای آسیایی دیگر این بخشهای محافظه‌کار را دگرگون کردند، و بسیار دیرتر از همان کشورها به جذب عناصری به ظاهر ساده و پیش پا افتاده روی آوردند. چگونه است که ایرانیان با سابقه صد و پنجاه ساله‌شان در کشمکش با مدرنیته، نسبت به فهم و جذب عناصر این فرهنگ جهانی رفتاری چنین متناقض از خود نشان می‌دهند؟

پرداختن به پاسخی در این زمینه، بحثی است که مقالی جداگانه می‌طلبد. اما در این فضای مختصر می‌توان، خود پرسش را کمی دقیق‌تر طرح کرد.

به نظر می‌رسد بافتار فرهنگی ایران، تفاوتی با فرهنگهای کشورهای همسایه‌اش داشته باشد. مصریان و ترکها و اعراب و . حتی

۹. این خلاصه‌ای بود از هفده مقاله ترجمه شده در کتاب مطالعات فرهنگی. اما آنچه که از نوشتن این متن مقصود نظر نگارنده بود، نه مرور فهرست‌وار مقالات ارائه شده در این کتاب، که ارائه تصویری کلی از مجموعه آرا و نظریاتی است که در زیر عنوان جامعه‌شناسی فرهنگ یا فرهنگ پژوهی رده بندی می‌شود. چنان که از مرور محتوای این مقالات برمی‌آید، نوشتارهای محققان علوم انسانی در مورد فرهنگ نه از نظر روش و نه از نظر موضوع، همسان نیست. نویسندگان این حوزه، از رویکردهایی بسیار متفاوت استفاده می‌کنند. داده‌پردازیهای به اصطلاح علمی و عینی و آماری، در کنار برداشتهایی هزاره‌گراییانه و پیشگویانه درباره زوال سرمایه‌داری رواج دارد، و واریسی ساختارشناسانه مفاهیم، همچون شالوده شکنان ساختار گریز هوادارانی برای خود دارد.

به همین شکل، موضوعاتی عمومی و جهانی مانند اثر نظام

دورنگ در این کتاب

مقاله‌هایی پیچیده درباره

روش‌شناسی مطالعات

فرهنگی یا منتهایی

درباره نظریه‌ها

و رویکردهای نظری را

نیاورده است

بلکه مقاله‌هایی را

گردآوری کرده که

در نقش

کاربرد روش‌شناسیهای

گوناگون جلوه گر

می‌شوند و نوشتارهایی را

برگزیده که

با رویکردهای ویژه

نوشته شده‌اند

به تازگی لیبیاییها. به سادگی جذب نقشهٔ پهناور نظم جهانی فرهنگها شده‌اند و تنها گسترهٔ جغرافیایی زیر تاثیر فرهنگ ایران، عراق، افغانستان، ایران و چند جمهوری آسیای میانه، یعنی همان قلمرویی که صادق طباطبایی ایران زمین می‌خواند. است که در برابر امواج این نظم خاص رفتاری متفاوت از خود نشان می‌دهد. چرایی این الگوی خاص مقاومت فرهنگی، پرسشی مربوط به معناست، و پاسخگویی به آن به طرحی در جامعه‌شناسی فرهنگی منتهی می‌شود.

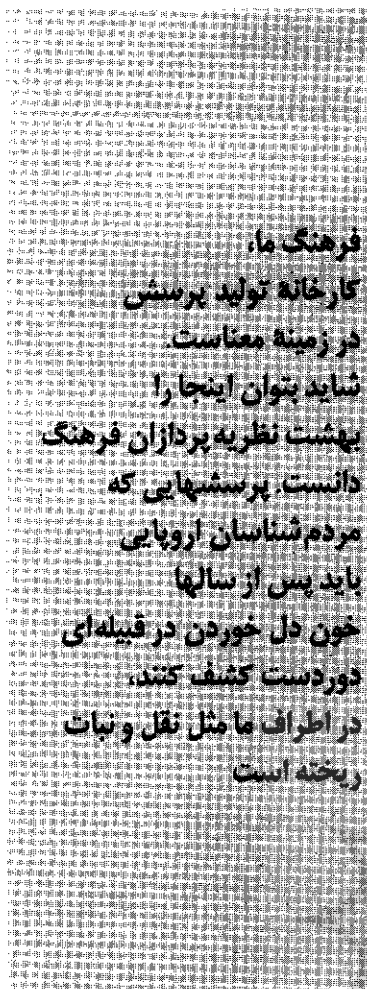
کتاب دورینگ، نه به دلیل ریزه‌کاریهایش در مورد فلان سرپال عامه پسند آمریکایی یا رابطهٔ واکمن و راک در چین، که به دلیل شیوهٔ نگاه کردنش به مفهوم فرهنگ برای ما ارزشمند است. گویا ما در تمام دوران درگیری‌مان با تمدن مدرن، از نگرستن بی‌طرفانه به خویش و تحلیل علمی نقاط قوت و ضعف فرهنگ خود ناتوان بوده‌ایم. بناهای ما معمولاً چهل ستون یا بیستون از آب در می‌آمده است. یا می‌خواستیم از فرق سر تانوک پا فرهنگی شویم، و یا دربارهٔ کلمهٔ قبیحهٔ آزادی داد سخن می‌دادیم. ما همواره در موجهایی نسلی از روشنفکران، نسبت به فرهنگ خویش با نگاهی تحقیرآمیز یا ستایشگرانه. و در نتیجه نزدیک بین. نگاه کرده‌ایم. پرسش از معنا یا چنین عینکی، اصولاً مجال طرح پیدا نمی‌کند.

نگاهی بی‌طرفانه و فارغ از دلبستگیهای عاطفی لازم است، تا معنا در ابتدایی‌ترین سطح فهمیده شود، و پرسش از آن ممکن گردد. نگاهی که فارغ از رویکرد نظری اندیشمندان، و مستقل از موضوعی که مورد علاقه‌شان است، کارآمد باشد و امکان گفتگوی نظاره‌گرانی با نگرشها و علایق گوناگون را به موضوعی یکسان. یعنی معنای عناصر فرهنگ ایرانی. فراهم آورد، افسوس که چنین نگاه پژوهشگرانه‌ای در تاریخ اندیشهٔ معاصر ما در مورد خودمان سخت کمیاب است. به هر حال این کتاب با تکثر رویکردها و تنوع موضوعاتی که مطرح می‌کند، می‌تواند به عنوان عامل تشویق‌کننده‌ای برای اندیشمندان کشورمان عمل کند.

۱۰. بسیاری از دغدغه‌هایی که در کشورهای توسعه یافته روشنفکرانه یا دانشگاهی است، در کشور ما روزمره و عامیانه تلقی می‌شود. بسیاری از پرسشهایی که از اروپاییان باید پس از سالها تحصیل بفهمند، در ذهن همهٔ ایرانیان موج می‌زند. آنچه که برای بودیو و فوکو پرسشی دوردست و محققانه است، برای شهروندان ما حالت ضرورتی حیاتی را پیدا می‌کند. ما به فرهنگی تعلق داریم که هنوز جذب نظام جهانی معنا نشده است، و به همین دلیل وضعیتی ناپایدار، آشوبناک، و در عین حال زاینده دارد.

فرهنگ ما، کارخانهٔ تولید پرسش در زمینهٔ معناست. شاید بتوان اینجا را بهشت نظریه‌پردازان فرهنگ دانست. پرسشهایی که مردم‌شناسان اروپایی باید پس از سالها خون دل خوردن در قبیله‌ای دوردست کشف کنند، در اطراف ما مثل نقل و نبات ریخته است. این بزرگداشت ما از فرهنگ ایرانی به عنوان زمینه‌ای دغدغه‌زا و مسئله‌ساز، نه تنها به خاطر علایق علمی و میل به پیشرفت دانش بشری، که بیشتر به دلیل ضرورتی است که فهم ناشده باقی مانده است.

فرهنگ ایرانی، در حال حاضر بحران زده است. بحران، ابهامی است که بسته به رویکرد ما، می‌تواند خطرناک، وخیم و وحشتناک، یا بارآور و سودمند و حیاتی دانسته شود. ما، در آخرین دقایق مسابقه‌ای نفس‌گیر، با خیال راحت به نظارهٔ تکاپوی رقیبانمان نشسته‌ایم، توجهی به این موضوع نداریم که پرسشهای متعلق به ما، اگر توسط ما کشف و پاسخ داده نشوند، به دست دیگران چنین



فرهنگ ما،

کارخانه تولید پرسش

در زمینه معناست

شاید بتوان اینجا را

بهشت نظریه‌پردازان فرهنگ

دانست. پرسشهایی که

مردم‌شناسان اروپایی

باید پس از سالها

خون دل خوردن در قبیله‌ای

دوردست کشف کنند،

در اطراف ما مثل نقل و نبات

ریخته است

سرنوشتی پیدا خواهند کرد. در این حالت، هویت ما، یعنی پاسخهایی که ما باید به پرسشهایمان در مورد معنایمان بدهیم، به امری وارداتی، مصنوعی، تجاری و تزئینی بدل خواهد شد. نشانه‌های این حادثه، هم اکنون در گوشه و کنار دیده می‌شود. دور نیست که دورینگ جلد دوم کتاب خود را هم بنگارد، و در آن مقالاتی در مورد معنای فرهنگ ایرانی را به قلم نویسندگانی بیگانه با آن، و البته دانش‌پژوه و علاقمند بیاورد. در آن هنگام، راهی جز نگرستن به خود از زاویهٔ دید دیگران نخواهیم داشت. در آن هنگام پرسشهایی را که باید بر حسب علایق و منافع خویش کشف و صورتبندی می‌کردیم، با زبان و بیان دیگران پاسخ خواهیم داد. در آن هنگام، به جای فرهنگ پژوه، به سوژهٔ فرهنگ‌پژوهی تبدیل خواهیم شد.

پی نوشت:

۱. این کتاب در سال ۱۳۷۸ با ترجمه حمیرا شیرزاده با همین نام ولی با ساختاری نسبتاً متفاوت توسط موسسه فرهنگی آینده یویان به چاپ رسید. ساختار ترجمه اخیر این کتاب به ویژه در مقالاتی که در این مجموعه آمده و نحوهٔ فصل بندی این مقالات، متفاوت از نسخه‌ای است که حمیرا شیرزاده ترجمه کرده است. ترجمه قبلی این کتاب شامل بیست و شش مقاله است در حالی که، ترجمه اخیر که ظاهراً از روی نسخه متفاوتی صورت گرفته، هفده مقاله را دربرمی‌گیرد. به علاوه، مقالاتی که در این مجموعه گردآمده در چندین مورد متفاوت از نسخه قبلی است. فارغ از نوع و کیفیت متفاوت ترجمه این دو کتاب، می‌توان گفت که ترجمهٔ نیما ملک محمدی و شهریار وقفی‌پور کتابی متفاوت از مطالعات فرهنگی به ترجمهٔ حمیرا شیرزاده ارائه کرده است. اما، عجیب آنکه، ناشر یا مترجمین کتاب هیچ توضیحی در این زمینه ارائه نکرده‌اند.